

روابط شیخ جام با کرامیان عصر خویش*

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

احمد جام ژنده‌پیل، عارف نامدار خراسان (۵۳۶-۴۴۰) چهرهٔ پیچیده و بحث‌انگیزی است که فاصلهٔ حقیقت او تا افسانه‌های زندگی‌اش، همان فاصلهٔ افسانه تا حقیقت است و در طول تاریخ از روزگار حیاتش، تا همین یکی دو قرن اخیر^(۱) همواره بر حجم افسانه‌ها افزوده شده است و با هر حرکت اجتماعی و تاریخی که در حوزهٔ زندگی و طبعاً عقاید دینی و سیاسی جامعه روی داده است، طرفداران او کوشیده‌اند که بخشهایی از حقیقت تاریخی او را به رنگ مورد پسند زمانه و صبغهٔ مناسب روزگار درآورند و بعضی از حقایق وجودی او را در پردهٔ ابهام، و گاه انکار، نماند.

ژنده‌پیل، به لحاظ داشتن «مقامات»های متعدد، یکی از خوش‌اقبال‌ترین عارفان تاریخ تصوف ایران و اسلام است^(۲) و در این «مقامات»ها نویسنده‌گان با معیارهای زمانهٔ خویش کوشیده‌اند که چهرهٔ شیخ جام را بیش و کم بیارایند و به هنگام ضرورت بعضی ویژگیهای زندگی او را در پردهٔ ابهام نماند.

* مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات، سال ۱۳۷۸، صص ۲۹ تا ۵۰.

یکی از مسائل عمده زندگی شیخ جام که تاکنون کسی به آن توجه نکرده است^(۳) مسأله روابط اوست با کرامیان عصر وی و نیز تأثیری که تعلیمات عرفانی و زاهدانه محمد بن کرام سجستانی نیشابوری (متوفی ۲۵۵) و بعضی از پیروان نخستین او، و همچنین بعضی متون کرامیه، بر اندیشه شیخ جام داشته‌اند.

می‌دانیم که مذهب محمد بن کرام^(۴) یکی از مهمترین مذاهب اسلامی است^(۵) که در بخشهایی از جهان اسلام^(۶) بویژه خراسان و ماوراءالنهر، روزگاری طرفداران بسیار داشته است^(۷) و در یکی از مهمترین ادوار تاریخ ایران، اصحاب مذهب او در خراسان قدرت مطلقه عصر بوده‌اند^(۸) و در در دوره قدرت خویش، مانند دیگر ارباب قدرت خواه‌ناخواه مایه آزدن بسیاری از بزرگان عصر^(۹) و حتی توده‌های مردم شهری شده‌اند^(۱۰) و بعد از آنکه با قدرت وداع کرده‌اند مخالفان ایشان با تمام امکانات خویش کوشیده‌اند که چهره زشتی از آنان ترسیم کنند^(۱۱) و از آنجا که مبانی اعتقادات کرامیه در اصول حاکمیت و سیاست بویژه در تعلیمات اصلی شخص محمد بن کرام، در باب مسأله شرایط «امام» و مسأله رهبری جامعه، بسیار سختگیرانه بوده است و در جامعه اسلامی به عقیده ایشان، مصادیق واقعی امام - که از هر جهت واجد شرایط رهبری و امامت باشند - بسیار نادر و اندک‌یاب بوده و تقریباً از محالات^(۱۲) و جانشینان ایشان که در حاکمیت - که از مذاهب دیگر اسلامی بوده‌اند - بعد از ایشان، با تمام نیروی خویش به محو اندیشه‌ها و آثار ایشان پرداخته‌اند و کوشیده‌اند با جعل مبانی بسیار احمقانه‌ای به نام عقاید فقهی^(۱۳) و کلامی^(۱۴) به نام ایشان، مشتق احمق و سفیه از ایشان بسازند و از زبان ائمه ایشان، بویژه شخص محمد بن کرام^(۱۵)، دروغهایی بسازند که مصادیق کامل «تضحک علیه‌التکلی» است.

هر نسل، مجموعه‌ای از دروغها، به نام ایشان بر ساخته‌اند و به محو کامل آثار ایشان کوشیده‌اند، چندان که امروز، بظاهر^(۱۶)، دیگر هیچ اثری از آثار ایشان، در هیچ کتابخانه‌ای از کتابخانه‌های جهان وجود ندارد و این دشمنان ایشان‌اند که به وکالت تسخیری از ایشان سخن می‌گویند.

البته این حقیقت را نیز نباید فراموش کرد که اینان خود نیز در تحول تاریخی‌شان از آن مبانی اولیه آموزشهای زاهدانه محمد بن کرام، اندک اندک، دور شده‌اند و مسلماً در اواخر قرن ششم که امثال امام فخر رازی^(۱۷) به ردّ ایشان پرداخته‌اند، دیگر آن اصول و مبانی اولیه‌ای را که در نیمه اول قرن سوم محمد بن کرام و یارانش بدان می‌اندیشیده‌اند، پس از قریب سه قرن، بیش و کم از دست داده بودند.

حوزه نفوذ کرامیان بخشهایی از شامات^(۱۸) و بیشتر خراسان بزرگ و ماوراءالنهر^(۱۹) بوده است و اگر جغرافیای خراسان کنونی ایران را ملاک قرار دهیم بیشترین حوزه گسترش ایشان، جنوب خراسان - از نیشابور تا هرات - بوده است.^(۲۰)

در روزگار حیات شیخ جام، یعنی نیمه دوم قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم، هنوز قدرت کرامیان در خراسان باقی بوده است و بویژه در قلمرو زندگی شیخ که حوزه جام و تا حدود هرات بوده است اینان در کمال قدرت بوده‌اند. بنابراین شیخ جام نمی‌توانسته است از اعلام مواضع اعتقادی خویش در برابر ایشان بکلی صرف نظر کند. هم جامعه کرامی او را ناچار به اعلام مواضع می‌کرده است و هم دیگر مذاهب و فرقه‌هایی که در ناحیه صاحب قدرت بوده‌اند.

به دلیل همین حالت محذور dilemma است که باید در مسأله روابط شیخ

جام و کرامیان عصر با احتیاط و دقت بیشتری تأمل شود و اسناد زندگینامه شیخ و «مقامات» های او و نیز متن آثار شخص او، بر اساس قدیم‌ترین نسخه‌های موجود و ممکن^(۲۱)، مورد بررسی قرار گیرد.

خوشبختانه هم در آثار شیخ و هم در «مقامات» های او، اسناد و مدارک کافی، برای رسیدگی به روابط شیخ جام با فرقه کرامیان عصر، موجود است و ما، در این یادداشت خواهیم کوشید که به طرح بعضی از مسائل اصلی، در این باب، پردازیم.

قبل از شروع در بحث اصلی چند نکته مقدماتی را باید یادآور شوم. نخست اصطلاح «ولیان» و «اولیا» و «ولی» است که در جای دیگر به تفصیل تمام در باب آن بحث کرده‌ام^(۲۲) و نشان داده‌ام که غیر از معنی عام آن - که بر همه نیکان و بسامانان اطلاق می‌شده است - این عنوان، لقب خاص طرفداران مذهب محمد بن کرام بوده است و به علت عدم وقوف بر این نکته، مصحح دانشمند کتاب مقامات ژنده‌پیل^(۲۳) گاه صورت تصحیف‌شده این کلمه را - آن هم با تردید و ابهام - در متن قرار داده است.^(۲۴)

نکته دوم اصطلاح «دانشمند امام» است که در این عصر ظاهراً عنوان مشایخ بزرگ کرامیه بوده است. چنان که «خواجه امام» گویا بر ائمه حنفیه اطلاق می‌شده است و شیخ الاسلام شاید بر فقهای شافعیه و حنفیه هردو. من در این باره هیچ آمار و محاسبه‌ای ندارم و این نکته را از روی بعضی قراین ذهنی مطرح می‌کنم شاید دیگران، در آینده، با مطالعه موارد مختلف، در یک عصر معین و در یک حوزه جغرافیایی خاص، این نکته را بتوانند به‌طور علمی ثابت کنند.

نکته سوم، این است که ابوذر بوزجانی، شاعر عارف قرن چهارم و

نخستین تجربه‌کننده شعر عرفانی در زبان فارسی، برطبق اسناد بسیار کهن و نویافته‌ای که ما، در یک تفسیر قرآنی قرن چهارم و آغاز قرن پنجم به دست آورده‌ایم و نیز چندین سند کهنه و نویافته دیگر، یکی از مشایخ کرامیه بوده است و این نکته را نیز به تفصیل تمام، ما، در جای دیگر، مورد بحث قرار داده‌ایم.^(۲۵)

نکته چهارم تعبیر «هیاصمه» است که ظاهراً، در قرن ششم و در جنوب خراسان و نیشابور، عنوان عام کرامیان ناحیه بوده است و چنان که جای دیگر در باب آن اشاره کرده‌ایم «گورستان هیاصمه» نیشابور ویژه مقابر مشایخ کرامیه بوده است.^(۲۶)

با توجه به نکات بالا - که صورت استدلالی و تفصیلی آن را در جاهای دیگر بازگفته‌ایم، اینک به تأمل در بعضی از عبارات مقامات شیخ جام و بعضی آثار او می‌پردازیم.

الف. دیگر روز امام علی هیصم^(۲۷) رحمه الله علیه گفت بقا باد شیخ الاسلام را (یعنی شیخ جام را) که این ولیان^(۲۸) مرا می‌گویند که: تو چه دیده‌ای از وی (یعنی شیخ جام) که او را چندین تواضع می‌نمایی؟ و ترا در عالم بانگ و بارنامه و شاگردان بسیار است و این شیئی باشد عظیم. من از کرامات تو، تای چند با ایشان گفتم باور نمی‌کنند. چه باشد اگر بدیشان نمایی تا دست از پوستین من بدارند». شیخ الاسلام گفت «خدای تعالی بنماید، ببینند و الا من توانم که هرگاه که خواهم کرامت نمایم که ببینند^(۲۹).

پیش از این بحث کرده‌ام که این امام علی هیصم^(۳۰) رئیس فرقه کرامیه ناحیه نیشابور بزرگ^(۳۱) بوده است و ولیان او، یعنی همان اتباع وی که در این کتاب و کتابهای دیگر از ایشان به صورت «ولیان» و «ولیان» و «اولیا» و به واحد

ایشان «ولی» و به صورت نکره، «ولییی» اطلاق می‌شده است. عملاً بر امام علی هیصم اعتراض داشته‌اند که تو با این مقام و عنوانی که داری چرا در برابر شیخ جام اظهار فروتنی می‌کنی؟ این برای فرقه ما، گروه کرامیان، مایه ننگ و شین است.

ب. دیگر روز دانشمند امام رحمه‌الله (یعنی همان امام علی هیصم رئیس کرامیه ناحیه) با جمله اولیا بر در سرای کدخدا باستاند گفتند: «در بگشاید تا خانه وی غارت کنیم» برسبیل طیب همه حيله‌ها بکردند. نتوانست گشاد. یکی از ایشان گفت: «کرامت برای این روز به کار آید، به کرامت در باز باید کرد، دانشمند امام روی سوی شیخ‌الاسلام (یعنی احمد جام) کرد، گفت: «بدین ترا می‌خوانند، [شیخ جام] گفت: «راست است! در باز کنید» گفتند: «نمی‌توانیم» گفت: «دست به در باز نه!» دست به در باز نهادند، در باز شد^(۳۲).

در اینجا می‌بینیم که رئیس کرامیان، دانشمند امام علی هیصم، با جمع اولیا (صورت دیگر جمع «ولی» مقایسه شود با مورد قبل: ولییان) که طرفداران او هستند از شیخ کرامت می‌طلبند و او کرامت می‌نماید.

ج. دیگر روزی دانشمند امام رحمه‌الله (یعنی همان امام علی هیصم رئیس کرامیه) مجلس داشت (یعنی مشغول وعظ بود و بر منبر) قصد می‌کرد تا شیخ (یعنی ژنده‌پیل) را دعا بگوید نگفت که ولیان^(۳۳) با وی خصومت می‌کردند و ناموس خود نیز نگه می‌داشت. چون به نزدیک شیخ‌الاسلام آمد، ثنایی گفت. گفت «بر سر کرسی فراموش کردم» شیخ‌الاسلام گفت: «راست می‌گویی چون به فلان سخن رسیدی خواستی تا مرا ثنا گویی حشمت گذاشت^(۳۴)».

در اینجا هم می‌بینیم که رئیس کرامیان، درحالی که بر منبر است، دلش

می‌خواهد شیخ جام را دعا گوید، ولی از ترس اینکه ولیان (اتباع مذهب کرامیه) با وی به خصومت برخیزند، که تو با این کار خود و تعظیم و تکریم او عملاً فرقه ما را تحقیر کرده‌ای، از این کار منصرف می‌شود و بعد از شیخ عذرخواهی می‌کند.

د. دیگر روز در سر گور استاد محمد شاد^(۳۵) (یکی از اعظام سران کرامیه خراسان) دانشمند امام علی رحمه‌الله (یعنی همان علی هیصم و رئیس کرامیه عصر شیخ) با خواجه امام بوالحسنک دیباجه (ظاهراً یکی از رؤسای حنفیان نیشابور)^(۳۶) و تای چند بودند از ائمه و بزرگان و صد تن دیگر از مردمان مُقریان چیزی می‌خواستند از بهر عمارت مشهد را (یعنی گورخانه استاد محمد شاد کرامی) یکی گفت: «هر یکی چیزی بدهید» مُقری حسینک گفت: «اینجا کسی هست که اگر سنگ بردارد زر گردد. زر دادن چه خطر دارد» دعوی طنز می‌کرد. پس هرکس چیزی می‌داد تا نوبت به شیخ‌الاسلام (یعنی ژنده‌پیل) رسید. او عظیم تشویر (شرمندگی) خورد که هیچ چیز نداشت. استاد امام اسماعیل^(۳۷) پهلوی وی نشسته بود گفت: «اگر سیم نداری تا من به تو بدهم؟ چندت می‌باید؟ بگوی» شیخ‌الاسلام گفت: «ای خداوند! مرا خجل خواهی کرد؟» در پیش وی یک بدره زر سرخ پیدا آمد.^(۳۸)

از تحلیل این داستان مسأله بسیار مهم دیگری در روابط شیخ جام و کرامیان عصر آشکار می‌شود و آن اینکه در این عصر گور محمد شاد، یا محمشاد رئیس اصلی فرقه کرامیه^(۳۹) و مرد صاحب قدرت قرن چهارم هنوز به صورت مشهدی باقی بوده که به زیارت آن می‌رفته‌اند و برای تعمیر و مرمت آن از اشخاص کمک می‌گرفته‌اند و شیخ از جمله کسانی بوده است که به زیارت گور رئیس کرامیه قرن چهارم می‌رفته است.

ه. دیگر شیخ الاسلام (احمد جام زنده پیل) گفت: قدس الله روحه العزیز» که در نیشابور بودم تا روزی اتفاق افتاد که به زیارت استاد اسحاق و استاد احمد بجستانی رویم چون به درِ گورخانه او رسیدیم در بسته بود. گفتم «دانشمند احمد! اگر زنده‌ای در بگشای» در حال در گشاده شد. (۴۰)

این استاد اسحاق و استاد احمد بجستانی که شیخ به زیارت ایشان رفته است دو تن از برجسته‌ترین مشایخ کرامی نیشابور قرن چهارم اند.

۱. حاکم نیشابوری در تاریخ نیشابور درباره استاد اسحاق می‌گوید: «اسحق بن محمشاد الزاهد، ابویعقوب الکرامی شیخهم و امامهم سمعت من الثقة انه اسلم علی يد ابی یعقوب الکرامی من اهل الکتاب و المجرس بنیسا بور ما یزید علی خمسة آلاف رجل و امرأة (۴۱)؛ یعنی ابویعقوب محمشاد زاهد کرامی، از مردمان موثق شنیدم که بیش از پنج هزار زن و مرد از اهل کتاب و مجوس بر دست ابویعقوب کرامی، اسلام آوردند.» (۴۲)

۲. استاد احمد بجستانی، یعنی احمد بن ابراهیم بن صالح بن داود نیشابوری میدانی، از ساکنان میدان زیاد نیشابور، (متوفی ۳۱۵ هجری) که شرح حال او را نیز حاکم نیشابوری در تاریخ نیشابور آورده است و اهل بجستان بوده است و از مشایخ کرامی (۴۳)

از حکایتی که در مقامات زنده پیل آمده (۴۴) دانسته می‌شود که هنگام رفتن شیخ به نیشابور هنوز گورگاه این دو امام بزرگ مذهب محمد بن کرام باقی بوده است و حظیره مانندی داشته و در آن را می‌بسته‌اند و شیخ از سر ارادت به زیارت ایشان می‌رفته است.

و. در ابتدا که شیخ الاسلام [جام] به قصبه برنیا (۴۵) خواست که گذر کند. چون به بوزجان [یکی از مراکز عمده کرامیه در جنوب خراسان و خاکجای ابوذر

بوزجانی که از بزرگان مشایخ کرامیه قرن چهارم بوده است] رسید. به نزدیک قاضی [استاد راوی این داستان در مقامات شیخ] دویدم و ماجرای او با وی بگفتم. او در حال برخاست و با جمعی که با وی بودند روی به زیارت آن عزیز [یعنی ژنده‌پیل] نهادند و در راه که می‌آمدند می‌گفتند: «اگر چند عزیزان باشند و اولیایان باشند اما هیچ‌کس را آن منزلت و مقام نتواند بود که پیر ما را شیخ ابوذر [بوزجانی] را ... اگر این مرد که به نزدیک او می‌رویم از آن مردان است باید که از این مقامات چیزی نشان باز دهد.» (۴۶)

در این داستان که مرتبط با آغاز کار شیخ و طلیعه اشتهار او در آن ناحیه است، اهمیت بوذر بوزجانی در میان کرامیه روشن می‌شود و در عین حال برخورداردی که شیخ با ابوذر داشته است. برای جزئیات مسأله، تمام داستان را، در مقامات شیخ، باید خواند و دید که هرچند نقل این داستان برای ارضای حس نرگسانگی narcissism شیخ به وجود آمده است، ولی در مجموع از اهمیت بوذر بوزجانی در میان کرامیان و از ارادت شیخ به بوذر و روابط او با جامعه کرامی عصر خبر می‌دهد.

در مقامات‌های دیگر شیخ و در همین مقامات ژنده‌پیل نیز داستانها و اشارات بسیار دیگری وجود دارد که از روابط نزدیک و پیچیده شیخ جام و جامعه کرامی عصر خبر می‌دهد.

از تأمل در آثار شیخ جام نیز می‌توان به نیکی دریافت که او نوعی شیفتگی و ارادت نسبت به محمد بن کرام و بعضی دیگر از زاهدان کرامی قبل از خویش داشته است به این داستان دیگر از مقامات شیخ توجه کنید:

و. مردی بود از اصحاب حدیث که بسیاری رنج کشیده بود و مجاهده کرده و چشم وی را گشاده کرده بودند به کرامات روی زمین. روزی وی را گفتم: «به

ولایت نیمروز بنگر به حد سجستان تا آنجا چه می بینی؟» ساعتی سر در پیش افکند و گرد حدود می نگریست پس سر برآورد. گفت: «عجب حالتی مرا معلوم شد از احوال امام زاهدان ابو عبدالله محمد کرام رضی الله عنه که پیش از این معلوم نبود و آن آن است که در حدود سجستان خانه ای دیدم که نور از آن خانه برمی تافت تا عنان^(۴۷) آسمان برمی شد و می تافت. پرسیدم که این چه جای است؟ گفتند که «ولادت امام زاهدان آنجا بوده است آن نور که می آید از بهر شرف اوراست» و این سؤال شیخ الاسلام [ژنده پیل] از وی [مرد صاحب کرامت] پرسیده بود و این کس که کرامات روی زمین بدیدی گفت: «از کرامات بالا چیزی به من نمایی؟» من [یعنی ژنده پیل] گفتم: «تو طاقت آن نداری» او در آن التماس نمود و جدا نمود. شیخ الاسلام قدس الله روحه العزیز گفت من با وی سخن گفتم یک ساعت بود (= گذشت) گفتم «برنگرا» برنگریست بانگی بکرد و بیفتاد بعد از آن از وی پرسیدم «چه دیدی؟» گفت «چشم من بر قندیلهای عرش افتاد، طاقت دیدن آن نداشتم» بعد از آن هفده روز بزیست. خون از وی گشاده شد و در آن هلاک شد»^(۴۸).

از تأمل در این داستان مسائل دیگری از روابط شیخ جام با کرامیان به دست می آید؛ نخست تصویری است که از محمد بن کرام در این داستان ترسیم می شود و مقام ملکوتی و شامخی که وی داشته و عناوین او از قبیل «امام زاهدان» که عنوان خاص اوست و در اغلب متون کرامیه از او با همین عنوان «امام زاهدان^(۴۹)» و «امام متقیان^(۵۰)» یاد می شود. توجه به سجستان و دیدن محل ولادت او، از فاصله فرسنگها راه و چنان تصویری از شرافت مقام وی، اینها همه، نشان دهنده این است که در آن ناحیه و در آن هنگام پایگاه معنوی محمد بن کرام و شناخت روحانیت و عظمت مقام او، یکی از مسائل مورد بحث و توجه اهل زمانه بوده است و شیخ جام هم خود از جمله دل بستگان به این امر بوده است.

گرچه پایان داستان به گونه‌ای پرداخته شده است که بازهم حس شدید نرگسانگی شیخ را ارضا کند و مقام او را عملاً از این امور فراتر برد ولی از «صورت افسانه» که بگذریم در ژرفای داستان نکته‌های بسیاری از روابط شیخ با کرامیان و مقام محمد بن کرام را به‌خوبی نشان می‌دهد و می‌توان حدس زد که خانه محل تولد او را تا عصر شیخ جام محفوظ نگه داشته بوده‌اند و آن را تقدیس می‌کرده‌اند. این توصیف هرچه هست، مسبوق به اطلاعاتی است که در میان مردم ناحیه رواج داشته و از باقی ماندن سرای محل تولد محمد بن کرام در سجستان خبر می‌دهد. از طریق اسناد دیگری که امروز به دست آورده‌ایم، و همه از اهمیت شگفت‌آور مقام روحانی محمد بن کرام خبر می‌دهد، بسیار طبیعی می‌نماید که طرفداران متعصب و با ایمان او، هنوز، تا عصر شیخ جام، سرای محل تولد او را حفظ کرده باشند.

خوشبختانه در یکی از آثار شیخ جام، منقولاتی از محمد بن کرام باقی مانده که در هیچ جای دیگر، ظاهراً، بدان اشاره نشده است و این بخش از گفته‌های محمد بن کرام که کاملاً جنبه عرفانی دارد از غنایم روزگار است و دارای کمال اهمیت. شیخ جام با تفصیل تمام در کتاب *أنس التائبین* باب سی و هشتم که در باب «خاطر» در اصطلاح عرفانی است، در بحث از تمایز «وسوسه» و «الهام» مطالبی از محمد بن کرام نقل می‌کند و در پایان می‌گوید:

«و اصل این مسائل از قول [ابو] عبدالله محمد کرام است رحمة الله علیه، اما در

برخی از این تصرف کردیم و میان این مسائل یاد کردیم تا پیدا آید.»^(۵۱)

از شگفتیها اینکه در تمام نسخه‌های *أنس التائبین*، این بخش را که در آن

تصریح به نام محمد بن کرام شده است، کاتبان یا حذف کرده‌اند یا عبارت را

بدین گونه درآورده‌اند. «از قول بعضی بزرگان دین است رحمة الله عليهم، و مصحح دانشمند کتاب، در پاورقی، با امانت تمام علمی که ویژه اوست، متذکر شده است که فقط در نسخه اساس که آقدم نسخ است (یعنی نسخه انجمن آسیایی بنگال) این تصریح به نام محمد بن کرام شده است و در نسخه م (نسخه کتابخانه مرحوم حاج حسین آقای ملک مورخ ۹۲۸) به عنوان «از قول بعضی بزرگان دین است رحمة الله عليهم» و در نسخه‌های ت (تاشکند مکتوب به سال ۱۲۹۱ ه. ق.) و نسخه ج (نسخه هرات مورخ ۱۳۲۰ ه. ق.) و نسخه د (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مورخ ۱۲۴۹) این عبارت اصلاً وجود ندارد و حذف شده است.

این تغییرات که در نسخه‌های اُنس‌التائیین روی داده است یادگار تحولاتی است که جامعه کرامی از یک سوی و محیط دینی و مذهبی خراسان از دیگر سوی، بعد از عصر شیخ جام به خود دیده است و اندک اندک نام محمد بن کرام از جمله نامهای ممنوعه شده است و مجبور بوده‌اند، به هنگام ضرورت از او، به عنوان «بعضی از بزرگان دین» یا «امام بیت‌المقدس» یاد کنند^(۵۲) چنان که در متون اصلی باقی مانده از مذهب محمد بن کرام نام او را غالباً به صورت «ابوعبدالله»^(۵۳)، بدون هیچ گونه صفتی و مضاف‌الیهی می‌آورده‌اند و یا به صورت «امام زاهدان» یا «امام متقیان» و تصریح به نام او نمی‌کرده‌اند. چنان که شیخ جام خود نیز - بنا بر متن موجود از نوشته او - در یک جا که به بحث در باب اولیا پرداخته و مقصودش نقد ادعای ولییان یا اولیایان (طرفدار محمد بن کرام) در عصر اوست در شمار بزرگان ائمه مسلمانان از او فقط به صورت «ابوعبدالله»، بدون هیچ مضاف‌الیه و صفتی، یاد می‌کند.

و اگر ائمهٔ اسلام که مسلمانانش بدیشان اقتدا دارند گویی که ایشان نه اولیای
خدای بودند، به اعتقاد کسی باشی در ائمهٔ مسلمانان خاصه در ابوحنیفه و شافعی و
ابوعبدالله و مالک و سفیان و امثال ایشان. (۵۴)»

این نکته را در بعضی کتب دیگر متمایل به مذهب کرامیه نیز می‌توان دید،
مثلاً در تفسیر ابوبکر عتیق سوراآبادی (۵۵) که خود از اتباع محمد بن کرام است از
او به عنوان ابوعبدالله یاد می‌کند و در کتاب بحرالفوائد که رُبع قرن بعد از وفات
شیخ جام تألیف شده و در ناحیه‌ای دور از قلمرو خراسان اما مؤلف آن بی‌تمایلی
به مذهب کرامیه نبوده است (۵۶) وقتی سه تن از بزرگان مشایخ اسلام را می‌خواهد
نام ببرد از این کرام فقط به صورت «ابوعبدالله»، بی‌هیچ ضمیمه‌ای یاد می‌کند.

سه کس از بزرگان مشایخ بویزید بسطامی و احمد بن حرب و ابوعبدالله
حاضر آمدند. بایزید احمد را گفت اگر خدای عزّ و جلّ همه دنیا را به تو دادی،
چه کردی؟ گفت همه بر متعلمان و فقیهان خرج کردمی تا علم آشکارا شدی و
جهل از دنیا برخاستی زیرا که کفر کافران و ظلم ظالمان از جهل است، بایزید
گفت: «نیکو گفتمی» احمد گفت: «یا ابایزید! اگر همه دنیا تو را بودی به که
دادی؟» گفت: «خلقان خدای جمع کردمی تا وی را یاد کردند و برایشان خرج
کردمی» احمد گفت: «نیکو گفتمی» پس گفتند: «یا ابا عبدالله! اگر دنیا ترا دادندی
چه کردی؟»، گفت: «اگر توانستمی همه دنیا به یک لقمه کردی و با دهان (اصل:
سگان» سگ نهادمی تا عالمیان دل برگرفتندی» گفتند «تو از همه بهتر گفتمی.» (۵۷)

مؤلف بحرالفوائد که این کتاب را در شام و در حدود سالهای ۵۵۲-۵۵۷
تألیف کرده است از تصریح به نام محمد بن کرام ظاهراً هراس داشته است و
انتخاب کنیهٔ ابوعبدالله به جای نامش، در این عصر، ظاهراً نوعی پرهیز سیاسی از

تصریح به نام او بوده است و به همین دلیل کسانی که دشمنی خاصی با کرامیه نداشته‌اند یا حتی نوعی توافق ضمنی با ایشان داشته‌اند، از طرفداران محمد بن کرام همواره به عنوان اصحاب **ابوعبداللّٰه** یاد می‌کنند نه کرامیه^(۵۸).

شیخ جام در موارد دیگری نیز از قول محمد بن کرام نقل کرده است. از جمله نصیحتی از او به پسرش که شیخ در سراج‌السائرين آورده است^(۵۹) و متأسفانه سند آن را ذکر نکرده است. یکی از مهمترین نکاتی که شیخ جام را به کرامیان نزدیک می‌کند، و این امر خلاف رأی تمامی معاصران اوست. مسأله تلقی او از مفهوم «ایمان» است. در این چشم‌انداز، او نیز مانند کرامیه ایمان را «قول به لسان» می‌داند و طبعاً منافقان را نیز در شمار مؤمنان به حساب می‌آورد. به این سخنان او توجه کنید:

«... اگر توفیح کفر و قدر مؤمن بدانستی، هرگز هیچ گوینده شهادت را کافر نخواندی. ای ناجوانمردان! از خدای عزّ و جلّ درنیاموزی که چند جای در قرآن منافقان را مؤمن می‌خواند، از بهر حرمت این کلمه را در ما می‌آموزند [کذا و شاید می‌آموزاند] چنانک می‌گوید: ولا تقولوا لمن اتى اليكم السلم لست مؤمنا (۹۴/۴) و رسول(ص) [گفت] «هرکه فرا مؤمنی گوید یا کافرا فهو کافر» و هم رسول(ص) می‌گوید هرکه فرا مؤمنی گوید یا کافرا از دو یکی کافر باشند. اگر آنک گفت راست گفت، خود رست و اگر دروغ گفت حالی کافر شد به همه حال، از دو، یکی کافر شد»^(۶۰)

با اینکه ظاهراً در نقل این رباعی، می‌خواسته است طرفداران مفهوم «قولی» ایمان را مورد هجوم قرار دهد: «... محققان برین سخن بیتی بگویند:

ایمان به سر زبان خود بربستی
یک خانه پر [از] بتان یکی نشکستی

گویی که «به یک قول شهادت رستم»

فردات کند خمار کامشب مستی^(۶۱)

همچنین به لحاظ زنجیره اسناد بعضی از احادیث، می‌توان با اطمینان گفت که وی بسیاری از احادیث منقول در کتابهای خویش را از طریق اسناد کرامیان نقل می‌کند و این‌گونه احادیث کتابهای او را از طریق دیگر نمی‌توان به دست آورد.^(۶۲)

چنین است که گویی شیخ جام کرامیان معاصر را قبول ندارد ولی کرامیان عهد نخستین را از نمونه‌های «اولیا» می‌شناسد.

«و به قول ما یکی خر از خراس بیرون نکند همه خلق عیال اولیای خدای‌اند و نیز همه اولیای خدای عاشقان‌اند مگر در بوزجان (اصل: نورجان) آن آتش و آب نشنودی آن کیمیا نیز بشنو ... جمله خلق را هم بر این قیاس می‌باید دانست هر مسلمان که باشد چون از این انواع که بردادم در وی گونه‌ای باشد اگر حنیفی باشد، اگر شافعی و اگر کرامی باشد و اگر شیعه باشد و اگر معتزلی و اگر حسبوی^(۶۳) باشد اگر حنبلی باشد و اگر اشعری باشد از هفتاد و دو فرقت ... که اصل ایمان دارند و مسلمانی را معتقدند. چون کیمیای عشق بر ایشان افکنی همه «سنّی^(۶۴)، و «جمعی» و پاک گردند و چون کیمیای زهد و توکل و قناعت و تفویض و تقوی و ورع و رضا و امثال این با آن قرین گردد. همه از اولیای خدای تعالی گردند ... چنانکه در خبر است که روایت کرده‌اند ابو محمد [یعنی همان شیخ سجزی دوست محمد بن کرام] قال حدثنا محمد بن یزید قال حدثنا ابراهیم الأشعث قال حدثنا محمد بن الفضل بن عطیة عن عبدالواحد عن الحسن قال قال رسول الله (ص) بقول الله تبارک و تعالی اذا کان الغالب علی عبدی الاشتغال الی جعلت نعمته (اصل: نعیمة) و لذته فی ذکری الخ»^(۶۵).

شیخ جام نه تنها به محمد بن کرام، ارادت و احترام بسیار داشته، که برای دیگر بزرگان آیین محمد بن کرام نیز احترام بسیار قائل بوده است. یکی از این بزرگان که از قدمای زهاد و عرفای مذهب محمد بن کرام است **عبدان زاهد** است که شیخ جام این داستان را در اُنس الثائین از وی نقل می‌کند:

در حکایت آورده‌اند که **ولیی** از خانقاه **عبدان زاهد** بیرون آمد رحمة الله علیه او را پرسیدند که «نماز و روزه فرض است» او گفت: «نه، که مفروض است» وی را گرفتند و گوش از سر باز کردند و بسیاری خواری بکردند. خبر به **عبدان زاهد** بردند که «فلان **ولی** را بسیار بزدند و گوش از سر باز کردند که از تو روایت کرده است که «نماز و روزه فرض نیست، مفروض است» **عبدان زاهد** رحمة الله گفت «نیک کردند تا او نیز مسأله خاص با عام نگوید. هر که سخن خاص با عام به صحرا نهد مکافات او آن باشد که گوش او از سر او باز کنند. سخن محققان را هم محقق باید که بتواند شنید که آن محقق چه می‌گوید چنان که در مثل گویند: رستم را هم رخس رستم کشد.»^(۶۶)

یک جای دیگر نیز از همین **عبدان زاهد** سخنی نقل می‌کند به این عبارت که:

«... همچنین است بنده راضی هر چه خدای عزّ و جلّ کند همه به رضای راضی باشد و در مملکت خدای عزّ و جلّ هیچ چیز نرود الاّ به رضای راضی» نشنیده‌ای که عبدان زاهد رضی الله عنه گفت «سی سال است تا خدای عزّ و جلّ هیچ کاری نکرده مگر به رضای من، کسی که چنین بود که حق سبحانه و تعالی همه کارها به رضای او کند، او نه چون ما باشد و حال او بر آن ما قیاس نتوان کرد.»^(۶۷)

مصصح دانشمند و محقق کتاب اُنس الثائبین - که عمر پربرکت خویش را به تحقیق در احوال و آثار شیخ جام وقف کرده است و در این راه داد تحقیق داده است - در تعلیقات منبع خویش نوشته است: «با همه جستجویی که در کتب رجال و مشایخ صوفیه به عمل آمد کسی بدین نام [یعنی عبدان] شناخته نشد. محتمل است مقصود هشام بن عبدان شیرازی باشد» که البته هیچ رابطه‌ای میان هشام بن عبدان و این عبدان وجود ندارد. همان‌طور که مصصح دانشمند توجه کرده‌اند در کتبی که ویژه مشایخ تصوف تألیف شده به هیچ روی نامی از عبدان زاهد نمی‌توان یافت او را باید در زمره مشایخ کرامیه جست نه در میان مشایخ تصوف رسمی و متداول. عبدان یکی از سران زهاد کرامیه پایان قرن سوم و آغاز قرن چهارم است که اطلاعات پراکنده‌ای در باب او در کتب مرتبط با مذهب محمد بن کرام می‌توان یافت.

یکی از مهمترین متونی که از عرفان کرامی باقی مانده و تاکنون هیچ‌گونه توجهی، از این دیدگاه به آن نشده است کتاب الفصول ابوحنیفه عبدالوهاب بن محمد است که از علمای قرن چهارم و ربع اول قرن پنجم بوده است، کتاب الفصول او تفسیری است عرفانی بر قرآن کریم براساس مذهب محمد بن کرام.^(۶۸) در این تفسیر عرفانی از عبدان زاهد و سخنان او هم به فارسی و هم به عربی مطالبی نقل شده است که اینک به چند نمونه از آنها اشارات می‌رود:

(۱) در تفسیر آیه «والذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا» (۶۹/۲۹) در فصل حقایق و احکام بعد از نقل قولی از محمد بن کرام که گفته است معنی «جهد» آن است که رسول گفت: «من اخلص لله اربعین صباحاً، مؤلف می‌گوید: و عن

عبدان «ان الاجتهاد فی مدرجه الاستقامة فاذا اجتهد فيها يوقفه [فی] سایر المدارج»^(۶۹)

۲) در تفسیر آیه «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولاً سدیداً»
(۷۰/۳۳) در فصل تبکیه می گوید: «و علیک ان تجتهد حتی لا ینغیر الحصماء علی طاعتک و لا یبطلها معاصیک لأن عبدان رحمہ الله قال بالفارسیة: آن کارکرد باید / و آن کرد داشت باید / و بایزید سپرد باید / تا ثواب یاوی»^(۷۰)

۳) و در تفسیر آیه «انا عرضنا الامانة» (۷۲/۳۳) در فصل بساط می گوید: «اما ترک الجفوة فلا أن ترک المعاصی افضل من اداء الطاعات و قال عبدان رحمہ الله هر سفلیکی کار کند جوامرد آن است که خدای را نیازارد.»^(۷۱)

۴) در تفسیر آیه «و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها» (۶/۱۱) در فصل احکام و حقایق بعد از نقل قولی از محمد بن کرام در برابر این پرسش که «ان كانت الارزاق مقسومة فالکد و العناء و التعب لماذا؟» فقال: «انها ايضاً مقسومة» می گوید: و قال عبدان: «الترزيق علی ستة اوجه. الانزال والامطار والاخراج والاثبات والاصلاح و تخلية السبيل والاستعمال والتوفيق والفتح والتميز والايصال»^(۷۲)

۵) در تفسیر آیه «يوم ندعوا كل اناس بامامهم» (۷۱/۱۷) در فصل احکام و حقایق می گوید: قال عبدان: من صحب الصالحين فله ستة اشياء الحياء عند الرخصة والعدة عند الطاعة والهيبة عند المعصية والمدحة بين الخلق والدعاء بعد الموت والشفاعة في القيامة»^(۷۳) از نوع منقولات مؤلف که هم سخنان پارسی و هم سخنان عربی از عبدان نقل می کند با اطمینان می توان گفت که عبدان از مشایخ کرامی خراسان بوده و از آنجا

که آرای او را در کنار اقوال محمد بن کرام می‌آورد، می‌توان استنباط کرد که او یکی از مشایخ بزرگ نسل بعد از محمد بن کرام بوده است.^(۷۴)

توجه به تعالیم عرفانی محمد بن کرام و عبدان زاهد و بوذر بوزجانی و «حکیم» و ابوبکر عتیق سوراآبادی در زندگی و آثار شیخ جام، روابط عمیق او را با قدمای مشایخ کرامی خراسان نشان می‌دهد و از این رهگذر می‌توانیم احترام عمیق او را نسبت به این گروه از سران مشایخ کرامیه درک کنیم و از سوی دیگر رفتن او به زیارت گور امثال محمشاد و اسحق بن محمشاد و احمد بجستانی نیز دل بستگی او را به این گروه از بزرگان مذهب محمد بن کرام نشان می‌دهد. آنچه در این میان باید مورد تحقیق بیشتر قرار گیرد، تعارض گاهگاهی است که میان او و بعضی از پیروان محمد کرام در ناحیه بوزجان و جام دیده می‌شود و ظاهراً علت آن را در انحرافی، که این گروه از کرامیه نسبت به اصول اولیه تعالیم محمد بن کرام و دیگر بزرگان صدر اول مذهب کرامیه داشته‌اند باید جست.

ظاهراً کوشش این دسته از کرامیه ناحیه بوزجان و جام، با تشبث به نام محمد بن کرام و بوذر بوزجانی و دیگر بزرگان کرامیه و انحصاری کردن کلمه «اولیا» و «ولیان» در حق خودشان و از این راه سعی آنان در به دست آوردن قدرت در ناحیه، سبب شده است که شیخ جام در برابر خواسته‌های ایشان و بزرگانشان، امثال امام علی هیصم، قدری مقاومت کند و گاه از این انحصاری کردن عنوان «اولیا» بر دست ایشان انتقاد کند.

اگر نه آنستی که قومی از حاسدان و بی‌خبران از ولایت *اولیاء* و از محبت محبان [بس] بی‌خبرند و سخنان بی‌خبرانه فراگفتن گیرند و دوستان ما هنوز در بند تقلید این قوم‌اند، من طریق اولیای او [و] اسرار حالت ایشان چنان کشف کنی (ظ):

کنمی) و آن را چنان شرح دهی (ظ: دهمی) که همه خواهندی که خاک بودندی تا ایشان برفتندی اما چون این بی‌خبران هر سخنی می‌گویند و این یازکان ما آن بار بتوانند کشید اندوهگین می‌شوند اگر نه من هرچه گفتمی همه از این نوع گفتمی اما از *بهر اطفال* زبان و قلم درمی‌کشم و اگر نه جای این و مانند این است.»^(۷۵)

آنچه در رساله سمرقندیه شیخ آمده است که سلطان سنجر از او در باب علائم دوستان^(۷۶) حق (= اولیاء، ولیان) پرسیده است و او نامه‌ای در این باب در پاسخ سنجر نوشته است، که آن نامه در رساله سمرقندیه باقی است،^(۷۷) دلیل دیگری می‌تواند باشد به آنچه میان او و معاصرانش از کرامیان خراسان جریان داشته است و اینکه در مقامات ژنده‌پیل می‌گوید: «کرامیان و شیعه انکار بیشتر می‌کردند»^(۷۸)، گواهی است بر این تقار.

بر روی هم به عنوان نتیجه‌گیری از این گفتار می‌توان گفت که شیخ جام اگر خود بر مذهب امام زاهدان محمد بن کرام سجستانی نبوده است، بی‌گمان تحت تأثیر شدید زندگی و تعلیمات او و بعضی از پیروان اولیه وی بوده است. آوردن بعضی احادیث غریب که ظاهراً جز از طریق مشایخ کرامی، نقل نشده است^(۷۹) و اشاره به بعضی کتب^(۸۰) که احتمالاً از آثار از میان رفته محمد بن کرام یا جانشینان بلافصل اوست، دلایل دیگر این پیوستگی است و می‌توان گفت که در شکل‌گیری عرفان شیخ جام عناصر کرامی حضور مسلم دارند و این نکته به ما می‌آموزد که در مجموعه تصوف خراسان، تا پایان قرن ششم، همیشه در جستجوی عناصر کرامی باشیم، اگر چند از محمد بن کرام، در این آثار، نامی به صراحت نیامده باشد.

پانوشته‌ها:

۱. چشم‌گیرترین صورت این تغییرات را می‌توان در دیوان منسوب به شیخ جام بررسی کرد. صورت چاپ‌شده و متداول آن، جامع تمامی این تحولات است. از عوامل زبانی و سبکی گرفته تا نوع تعبیرات عرفانی و تأثیرپذیری از شاعران بعد از مغول تا دوره تیموری و صفوی.
۲. آنچه از «مقامات»‌های شیخ امروز باقی است و چاپ شده عبارت است از مقامات ژنده‌پیل، تألیف خواجه سدیدالدین محمد غزنوی، از آثار قرن ششم، که به کوشش دکتر حشمت مؤید سنندجی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ شده است. چاپ اول ۱۳۴۰ و چاپ دوم ۱۳۴۵ و خلاصه المقامات، تألیف ابوالمکارم بن علاءالملک که وی در ۸۰۴ هجری برای شاهرخ آن را تألیف کرده است و بارها چاپ سنگی شده است از جمله در لاهور، در کاشی رام پرس، ۱۳۳۵ ه. ق. و نیز روضه‌الریاحین، از درویش علی بوزجانی، تألیف شده به سال ۹۲۹، به کوشش دکتر حشمت‌الله مؤید سنندجی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵. از مقامان شیخ جام که شیخ احمد ترخستانی از معاصران شیخ تألیف کرده بوده است امروز اثری در دست نیست، ولی ظاهراً در عصر تألیف خلاصه‌المقالات هنوز باقی بوده است. (خلاصه‌المقالات، ۲۴ همان چاپ). همچنین مقامات دیگری که تاج‌الدین محمود تاییادی، تألیف کرده و امروز در دست نیست. (روضه‌الریاحین، ۵۹ و خلاصه‌المقالات، ۱۴).
۳. جامع‌ترین تحقیقات در باب شیخ جام در عصر ما بر دست دو استاد ایرانی و چند مستشرق اروپایی انجام گرفته است. دکتر حشمت مؤید، در مقدمه مقامات ژنده‌پیل صفحات ۲۴-۸۸، چاپ دوم و دکتر علی فاضل در مقدمه مفتاح‌النجات، چاپ دوم، ۱۳۷۳ صفحات نه تا پنجاه و ۱-۵۵ و روضه‌المذنبین، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵ صفحات هفده تا صد و سی و نه و انس‌التائبین، چاپ دوم، انتشارات توس، ۱۳۶۸ صفحات یک تا هشتاد و سه و منتخب سراج‌السائرین، مشهد، انتشارات آستان قدس، ۱۳۶۸ صفحات یک تا سی و دو و از همه جامع‌تر و گسترده‌تر شرح احوال و نقد و تحلیل آثار احمد جام، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۳ و از میان کارهای خاورشناسان
W. Ivanow. A Biography of Shaykh Ahmad-i Jam in JRAS 1917 291-365.
F. Meier. Zur Biographie Ahmad-I Gam's und zur Quellenkunde von Gami's Nafahatu'l-uns, in ZDMG 1943, 47-67.
F Meier. Ahmad-I Djam in EI² vol. I. P. 283-4.
۴. با اینکه سمعانی تصریح دارد بر اینکه این نسبت کرامی است به تشدید و آن را از شغل پدر او، نگهبان تاکستان (کرم)، می‌داند (الانساب، چاپ مرگلیوث، 77a-476b) و با اینکه در اغلب کتب قدیم این کلمه را به همین صورت مشدد مشکول کرده‌اند، تردیدی ندارم که صورت کهن و

- درست آن کرامی است به تخفیف برای دلایل دیگران در این باره رجوع شود به یوسف فان. اس، منونی درباره کرامیه ترجمه احمد شفیعیها، در معارف، دوره نهم، شماره ۱ (فروردین - تیر ۱۳۷۱) ص ۳۵-۳۸.
۵. مقدسی در احسن التقاسیم، لیدن، ۳۷ مذهب را که هم کلام ویژه خود دارند و هم فقه مخصوص به خود، در شیعه و خوارج و کرامیه و باطنیه، منحصر می‌کند و ابوالفتح بستی (۴۰۱-۳۶۰) نیز در شعر معروف خویش (الفتح الوهبی، ۳۱۰/۲ و نیز ترجمه تاریخ یمینی، چاپ دکتر شعار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۳۹۳) از «دین محمد بن کرام، در مقابل «فقه ابوحنیفه» سخن می‌گوید. طرفداران مذهب کرامیه، مقام محمد بن کرام را در حد خلفای راشدین بالا می‌برده‌اند و از او تنها تلقی یک فقیه یا دانشمند از نوع ابوحنیفه و شافعی نداشته‌اند، مراجعه شود به مقاله نگارنده این یادداشت به عنوان «چهره دیگر محمد بن کرام، در جشن نامه استاد ایرج افشار، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۶.
۶. حوزه جغرافیایی نفوذ کرامیه هنوز به طور دقیق مورد بررسی قرار نگرفته است، مقدسی از نفوذ ایشان در بیت المقدس (= ایلیا) و از خانقاههای ایشان در آن ناحیه سخن می‌گوید. احسن التقاسیم، همان چاپ، ۲۵ و از حضور آشکار ایشان در خراسان بویژه نیشابور و هرات و غرچ‌الشار و فرغانه و ختئل و جوزجان و مروالرود و سمرقند و قومس و جرجان و بیار و جبال طبرستان یاد می‌کند، ۳۲۳ و ۳۳۶، ۳۶۵، ۳۷۱ و از آنجا که در زبان مقدسی خانقاه بر مراکز کرامیه اطلاق می‌شود، از این عبارت او «و بدلیل (در آذربایجان) خانقاه و عندهم معرفتة بعلم التصوف مع ادنی رزق» همانجا، ۳۷۹ می‌توان حدس زد که منظور او کرامیه است نه مطلق صوفیه.
۷. مراجعه شود به الانساب، همان چاپ، ۷۶b که می‌گوید: «و عالم لأیحصون بنیسا بور و هرات و نواحیها علی مذهبه».
۸. مراجعه شود به اسرارالتوحید، تهران، انتشارات آگاه ۶۸/۱ و ۴/۲-۶۶۳ و ۶۴۳/۲-۶۴۵ و نیز ترجمه تاریخ یمینی، به کوشش دکتر جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۳۹۳ تا ۴۰۰ و ۳۷۰.
۹. همانجا، ۳۹۳-۴۰۰.
۱۰. همانجا، همان صفحات.
۱۱. از جمله برای نمونه الفرق بین الفرق عبدالقاهر بغدادی ۲۱۵ به بعد که از طریق او به دیگر کتب ملل و نحل نیز راه یافته است.
۱۲. مراجعه شود به الفصول، تألیف ابوحنیفه عبدالوهاب بن محمد از علمای قرن چهارم و آغاز قرن

پنجم، که خود از مؤلفان کرامی است و در کتاب خویش، نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۶۹۴۲ ورق ۹۰b و ۹۱a به تفصیل از این مسأله بحث می‌کند و ۱۰ شرط اساسی را درباره «امام» عبارت می‌داند از علم به امور دین (کلام و فقه) و صبر و وفاء به حقوق الله و نرمخویی و فروتنی و نصیحت و تحمل دشواریها و خوش‌سخنی و سخاوت و زهد و معتقد است که اینها در محمد بن کرام جمع شده بوده است و همگان بر این مسأله اجماع دارند و اجتماعت هذه الأشیاء كلها فی نبینا علیه‌السلام و فی الخلفاء الراشدين و فی اکثر ائمة الدین و خاصّة فی الامام ابی عبدالله [محمد بن کرام] رحمه‌الله قد بالغ فی کل خصلة منها. و بعد نمونه‌های هر کدام را ذکر می‌کند.

۱۳. نمونه‌ای از عقاید فقهی دروغین که به نام ایشان ساخته‌اند، همان چیزی است که این داعی در تبصرة العوام، چاپ اقبال، تهران، نقل کرده است، صفحات ۶۷ به بعد و نیز مقاله متونی در باب کرامیه، صفحات ۴۰-۴۴ با پیدا شدن کتاب التتف في الفتاوی، از ابوالحسن علی بن الحسین السعدی (متوفی ۴۶۱ در بخارا) که به کوشش الدكتور صلاح‌الدین الناهی در دو مجلد در بغداد به سال ۱۹۷۵-۱۹۷۷ نخستین بار چاپ شده و بعدها توسط موسسه الرساله، بیروت ۱۴۰۴/۱۹۸۴، امروز یک دوره کامل فقه بر مذهب محمد بن کرام در دست اهل تحقیق است. البته مصحح کتاب خود از این موضوع خبر نداشته که چه کتابی را چاپ کرده است، در این باره مراجعه شود به:

Aron Zysow, Tow Unrecognized Karami Texts, in Journal of the American Oriental Society 108, 4 (1988) pp. 577-587.

نگارنده این سطور مقاله‌ای دارد به عنوان «آراء فقهی محمد بن کرام» که قرار است در یادنامه مرحوم سید عبدالعزیز طباطبائی، قم ۱۳۷۵ چاپ شود.

۱۴. بزرگترین دشمنها، در طول تاریخ، در حق ایشان این بوده است که اینان اهل تشبیه و تجسیم‌اند، اما با پیدا شدن کتاب الفصول، که مجموعه‌ای از آثار کلامی و عرفانی و تفسیری ایشان را به صراحت نقل می‌کند، می‌توان دانست که تمام آن حرفها تهمت بوده است. گویا علت انتساب «تجسیم» به کرامیه این بوده است که محمد بن کرام «جسم» را به معنی «قائم بذات» به کار می‌برده است و دشمنان او از همین تفاوت ترمینولوژی سوء استفاده کرده‌اند. مراجعه شود به شرح‌التعرف، چاپ محمد روشن، ۲۷۰/۱.

۱۵. از جمله اینکه او گفته است خداوند تعالی هفت وجب است به وجهای خودش!

۱۶. درباره متون بازمانده از کرامیه مراجعه شود به متونی درباره کرامیه، و نیز مقاله نگارنده این سطور در جشن‌نامه استاد ایرج افشار با عنوان «چهره دیگر محمد بن کرام» و نیز مقاله نگارنده در

- جشن‌نامه استاد ذبیح‌الله صفا، با عنوان «سفینه‌ای از شعرهای عرفانی قرن چهارم و پنجم»، تهران، ۱۳۷۶.
۱۷. مراجعه شود به الکامل، ابن اثیر، از روی چاپ نورنبرگ، بیروت، دار صادر و دار بیروت ۱۹۶۶، ۲-۱۵۱/۱۲.
۱۸. ابن کرام پس از آزادی از زندان نیشابور به شام رفت و در بیت‌المقدس درگذشت و همانجا مدفون شد و قبل از مرگ جانشین خود را وصیت کرد که به خراسان باز گردند و دعوت را در آنجا گسترش دهند.
۱۹. نخستین حوزه آشکار فعالیت جانشینان او ظاهراً سمرقند بوده است و نخستین خانقاههای کرامی را ابومحمد عبدالله بن محمد بن سلیمان سجزی از اصحاب محمد بن کرام برای کرامیان سمرقند تأسیس کرد. کتاب القند فی ذکر علماء سمرقند، نجم‌الدین عمر بن محمد النسفی، چاپ نظر محمد الفاریابی، مکتبۃ الکوثر ۱۴۱۲/۱۹۹۱، صفحه ۷-۱۸۶ که می‌گوید «عبدالله بن محمد بن سلیمان السجزی کان من اصحاب محمد بن کرام و علی مذهبه و من رفقائه و ... هوالذی اتخذ الخانقاه لهم بسمرقند».
۲۰. مقدسی از خانقاههای ایشان در پهنه وسیعی از مشرق ایران نام می‌برد. به یادداشت شماره ۶ همین مقاله مراجعه شود.
۲۱. به علت نوعی ممنوعیت که در نشر عقاید کرامیه به تدریج به وجود آمده است، مؤلفان و کاتبان، می‌کوشیده‌اند از هرگونه تصریحی به نام محمد بن کرام بپرهیزند. مراجعه شود به مقاله «چهره دیگر محمد بن کرام» در جشن‌نامه استاد ایرج افشار.
۲۲. نگارنده مقاله‌ای پرداخته است ویژه «معنای دیگر ولی و اولیا» که در آن با استقصای منابع فارسی و عربی، کاربرد خاص این کلمه را در حوزه‌های کرامی نشان داده است.
۲۳. مقامات ژنده‌پیل، صفحات ۱۱۳ و ۲۵.
۲۴. همانجا، ۱۲۱ و ۲۴۸.
۲۵. مراجعه شود به «نخستین تجربه‌های شعر عرفانی پارسی» در جشن‌نامه استاد عبدالحسین زرین‌کوب، به کوشش آقای علی‌اصغر محمدخانی، تهران، ۱۳۷۶.
۲۶. تاریخ نیشابور، ابو عبدالله الحاکم، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۵، صفحات ۳۰۰-۳۰۱.
۲۷. در عصر شیخ جام و در جوار دو علی هیصم (علی بن هیصم) از مشاهیر کرامیه بوده‌اند که یکی لقب صدرالدین داشته و آن دیگری فخرالدین و ظاهراً آنکه از نیشابور (شهر نیشابور) به حوزه جام

می‌آمده و با شیخ در نوعی تعارض بوده است همان صدرالدین علی است. مقامات ژنده‌پیل، ۶۴، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۳ و ۲۶۹ دیده شود و فخرالدین علی هیصم کسی است که با سنائی غزنوی مراسله و نوعی مشاعره داشته است و قطعه بسیار زیبا و استادانه او در ستایش سنائی به مطلع:

سنائی ثنای خرد را سزاست جمالش جهان را کمال و بهاست
است و جواب سنائی به مطلع:

سنائی کنون با ضیاء و سناست که بر وی ز سلطان سنت ثناست

مراجعه شود به دیوان سنائی، چاپ مدرس، ۸۰-۷۷ و همین فخرالدین علی هیصم است که به گواهی همین شعرش مقیم هرات بوده و به هنگام رفتن شیخ جام به هرات با او دیدار داشته است. مقامات ژنده‌پیل ۷۷، ۹۴ و نباید این دو علی بن هیصم را با یک علی بن هیصم دیگر از همین خانواده و از سران کرامیه خراسان که گاه در هرات و گاه در نیشابور بوده و معاصر محمد بن سام غوری (متوفی ۵۹۹) اشتباه کرد. این علی بن هیصم همان کسی است که وقتی غیاث‌الدین محمد بن سام و برادر او معزالدین از مذهب کرامی برگشتند و یکی حنفی شد و یکی شافعی، این علی بن هیصم قطعه‌ای گفت که موجب رنجش خاطر پادشاه شد و به‌ناچار به نیشابور هجرت کرد. تفصیل آن را مراجعه کنید به طبقات ناصری، چاپ عبدالحی حبیبی، ۳۶۲/۱.

۲۸. مصحح دانشمند در حاشیه، نوشته‌اند: «چنین است در اصل» و در صفحه ۲۵۰ که عبارت «نگفت که ولیان با وی خصومت می‌کردند» در حاشیه افزوده است: کذا فی الاصل. شاید والیان، شبیه است به صورت لغتی که در حکایت ۷۵ (= یعنی مورد قبلی) آمده و معنی آن روشن نیست.

۲۹. مقامات ژنده‌پیل، ۱۱۳.

۳۰. حاشیه شماره ۲۷ همین مقاله دیده شود.

۳۱. نیشابور بزرگ ناحیه‌ای است با چهار ربع و دروازه ولایت که تقریباً شامل تمامی خراسان موجود در نقشه سیاسی ایران معاصر از حدود کاشمر تا قوچان و از حدود جاجرم تا زوزن و نزدیکی‌های هرات.

۳۲. مقامات ژنده‌پیل، ۲۴۸ و ۱۹۷.

۳۳. همانجا، و به یادداشت شماره ۲۸ همین مقاله رجوع کنید.

۳۴. همانجا، ۲۵۰.

۳۵. محمشاد به گفته منینی در الفتح الوهبی ۳۰۹/۲ از نامه‌هایی است که میان کرامیه رواج بسیار داشته است و این گورگاه که زیارتگاه شیخ بوده است به احتمال قوی گورگاه همان محمشاد اول پدر

- استاد ابوبکر بن اسحق بن محمشاد است ولی یکی از سران کرامیه و «مقدم ایشان» در عصر شیخ که بر دست یکی از فدائیان اسماعیلی به نام عبدالملک رازی، در مسجد جامع شهر به سال ۴۹۶ ترور شد، محمشاد نام داشته و مسلماً از همین خانواده بوده است. این نکته ظاهراً فقط در کتاب زبدة التواریخ، ابوالقاسم کاشانی، بخش فاطمیان و نزاریان، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، مؤسسه مطالعات و تحقیقات، ۱۳۶۶، ۱۷۱ ثبت شده است و از جنگ اسماعیلیه و کرامیه خبر می‌دهد.
۳۶. این امام ابوالحسنک دیباجه که سدیدالدین غزنوی فقط کنیه او را ذکر کرده است در مراجع اولیه پیدا نشد.
۳۷. این امام ابوالقاسم اسماعیل اسفر غابذی ظاهراً همان نوه محمد بن هیصم است که در مقامات ژنده‌پیل چند بار دیگر، ۲۴۲ و ۲۶۲ نامش آمده است و احتمالاً هم اوست که عبدالغافر فارسی از او بدین گونه یاد می‌کند: «ابوالقاسم اسماعیل بن محمد ... سبط الامام محمد بن الهیصم ... کان یسکن قریه اسفر غابذ» مراجعه شود به السیاق ورق ۳۹b، چاپ فرای، در تواریخ نیشابور The Histories of Nishapur و چاپ آقای محمودی، شماره ۳۱۰.
۳۸. مقامات ژنده‌پیل، ۲۴۹.
۳۹. به یادداشت شماره ۳۵ همین مقاله رجوع شود.
۴۰. مقامات ژنده‌پیل، ۱۹۷.
۴۱. تاریخ نیشابور، الحاکم، همان چاپ، شماره ۱۸۴۲.
- اسفی نیز مراجعه شود به الانساب، همان چاپ، ۴۷۷b و تاریخ الاسلام، ذهبی، (وقایع ۴۰۰-۳۸۱) ۶۰ و لباب الانساب، ۵۰۰/۲.
۴۳. الانساب ۶۶a و تاریخ الاسلام، (وقایع ۳۲۰-۳۰۱) ۴۸۸ و تعلیقات تاریخ نیشابور، چاپ آگاه، ۳۱۵ (شماره ۱۳۳۵).
۴۴. مقامات ژنده‌پیل، ۱۹۷. در این کتاب این حکایت دو روایت دارد که روایت ۲۴۸ ناقص است.
۴۵. قضیه برنیان یا برینان را که در صفحات ۱۲۰، ۲۱۴، ۲۱۵ نامش آمده است مصحح دانشمند، مشخص نکرده‌اند. در جستجوهای که کردم در حدود جام چنین نامی پیدا نشد. شاید با فریمان (فرینان) که از روستاهای جام اکنون است مرتبط باشد. برای مشخصات این فریمان رجوع شود به شرح حال و آثار شیخ جام، ۱۱.
۴۶. مقامات ژنده‌پیل، ۱۲۰.

۴۷. عنان آسمان اوج آسمان، بالای آسمان «ماری دیدم سر به عنان آسمان رسیده» منتخب رونق المجالس، ۶.
۴۸. مقامات زنده پیل، ۱۹۶.
۴۹. منتخب رونق المجالس، به تصحیح شادروان دکتر احمدعلی رجائی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴، صفحه ۵۶.
۵۰. همانجا، ۵۶.
۵۱. انس الثائین، چاپ دوم، انتشارات توس، ۲۵۷.
۵۲. مراجعه شود به نسخه خطی کتابی در صد باب هر باب شامل ده حکایت متعلق به استاد ایرج افشار که نام و نام مؤلف آن معلوم نیست و احتمالاً در قرن ششم تألیف شده است. ورق ۲۹a.
۵۳. همان گونه که در متون فقهی و روایی شیعی منظور از «ابوعبدالله» مطلق امام صادق است، کرامیه نیز در متون خود «ابوعبدالله» را بر محمد بن کرام اطلاق می کرده اند. البته در مورد کرامیه نوعی هراس سیاسی از تصریح به نام او سبب این کار بوده است و علت آن را ما در جای دیگری مورد بحث قرار داده ایم.
۵۴. روضة المذنبین، انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۵۲.
۵۵. تفسیر ابوبکر عتیق سورآبادی، عکس نسخه مکتوب به سال ۵۲۳ محفوظ در کتابخانه دیوان هند، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۵، ۴۱۵.
۵۶. مؤلف بحرالفوائد اگر خود کرامی نبوده باشد تحت تأثیر مستقیم نوشته های کرامیان است.
۵۷. بحرالفوائد به تصحیح محمدتقی دانش پزوه، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۱۱ و همین داستان را در متون کرامیه نیز نقل کرده اند از جمله در الفصول، نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۳۱a که در آنجا نیز به عنوان ابوعبدالله آمده است.
۵۸. برای نمونه مراجعه شود به السیاق، چاپ محمودی، شماره های ۱۳، ۲۰، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۲۲ و ۳۱۰ در این کتاب حدود چهل تن از مشایخ کرامی را استخراج کرده ام که با یادداشت های دیگر براساس کتابهای دیگر به عنوان «علمای کرامی نیشابور در قرن چهارم و پنجم» نشر خواهد شد. در کتاب السیاق «اصحاب ابی عبدالله» بر کرامیه اطلاق می شود ولی «اصحاب الحاکم ابی عبدالله» بر شاگردان ابن البیع.
۵۹. سراج السائرین، نسخه کتابخانه ملک به شماره ۴۲۶۵، به نقل محمدتقی دانش پزوه، در مجله فرهنگ ایران زمین ۲۹۹/۱۶ مقاله «آثار و سخنان شیخ جام» ابوعبدالله محمد بن کرام رحمه الله علیه

- پسر خویش را می‌گوید «یا بُنَىٰ اِذَا كَانَ الْمَوْتُ حَقًّا فَالْحَرَصُ فِي الدُّنْيَا بَاطِلٌ وَاِذَا كَانَ الْقَدْرُ حَقًّا فَالْاِهْتِمَامُ لِنَزُولِ الشَّدَةِ حَقٌّ وَاِذَا كَانَ الْغَدْرُ فِي النَّاسِ طَبَاعًا فَالْتَشَبُّهُ بِكُلِّ اِحْدٍ عَجْزٌ».
۶۰. بحارالحقیقه، نسخه‌ی بایزید، ۳۶۸۷ ورق ۳۸b.
۶۱. کنوز الحکمه، نسخه‌ی توبینگن، ۶۳b.
۶۲. برای نمونه مراجعه شود به انس‌التائیین، ۳۸۸.
۶۳. حسوی، کذا در رده‌ی مذاهب کلامی و فقهی چنین عنوانی ظاهراً وجود ندارد مگر تصحیف کلمه‌ای دیگر باشد.
۶۴. کاتبی، در اینجا «سنی» را خط زده و «شبیعه» روی آن نوشته است.
۶۵. سراج‌السائرین، نسخه‌ی کتابخانه‌ی ملک ۱۳۲-۱۳۱، و مقایسه شود با بحارالحقیقه، نسخه‌ی بایزید، ۳۸a.
۶۶. انس‌التائیین، ۳۲۰ و نیز مقایسه شود با خلاصه‌ی المقامات، ۱۳۴.
۶۷. انس‌التائیین، ۱۷۹.
۶۸. در باب این کتاب مراجعه شود به مقاله‌ی ما به عنوان «چهره‌ی دیگر محمد بن کرام» در جشن‌نامه‌ی استاد ایرج افشار.
۶۹. الفصول، نسخه‌ی کتابخانه‌ی آستان قدس، ۷۶a.
۷۰. همانجا، ۹۶b.
۷۱. همانجا، ۲۹a.
۷۲. الفصول، نسخه‌ی کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، ۴۲b.
۷۳. همانجا، ۹۲a.
۷۴. درباره‌ی «عبدان» مراجعه شود به الفصول، نسخه‌ی کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، ۴۲b و ۹۲a و نسخه‌ی آستان قدس ۹۶b و ۹۷a که سخنانی به فارسی و عربی از او نقل می‌کند و نیز «متونی درباره‌ی کرامیه» ۴۷ که از حاکم جُشمی، در شرح عیون المسائل او را در زنجیره‌ی ووات، در فاصله‌ی بین ابوعمر[و] مازنی و ابومحمد سجزی (از دوستان محمد بن کرام) قرار می‌دهد و بدین‌گونه حدود روزگار او را به‌طور تقریبی می‌توان در اواخر قرن سوم و دو دهه‌ی اول قرن چهارم قرار داد.
۷۵. کنوزالحکمه، شیخ جام، نسخه‌ی توبینگن، ۳۲۵ از استاد دانشمند بزرگوار و محقق عالیقدر آثار شیخ جام جناب آقای دکتر علی فاضل که عکس این نسخه‌ها را در اختیار بنده قرار دادند سپاسها دارم و نیز مقایسه شود با روضه‌المدنیین ۵۲-۱۵۱.

۷۶. همان‌گونه که «ولیان» و «ولی» و «اولیا» در مدارس و خانه‌های کرامیه عنوان ویژه ایشان بوده است، معادل فارسی آن، کلمه «دوست» و «دوستان» نیز، رواج داشته است. مراجعه شود به «نخستین تجربه‌های شعر عرفانی» در جشن‌نامه استاد زرین‌کوب. این تعبیر «دوست» و «دوست خدا» در مورد کرامیان در متون مخالفان ایشان نیز انعکاس دارد مراجعه شود به ابن داعی، تبصرة العوام، همان چاپ، ۶۷.

۷۷. رساله سمرقندیه، نسخه تویینگن or oct. 3784 عکس شماره ۳۷۵۲ و ۳۷۵۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

۷۸. مقامات ژنده‌پیل، ۶۴.

۷۹. از قبیل حدیث لاتجلسوا عند کل عالم ... کنوزالحکمه، همان نسخه تویینگن، ۶۹a و حدیث مربوط به خلقت نورمحمدی و عبور آن از حجابهای گوناگون، همانجا ۶۰ و ۶۱ و مقایسه شود با الفصول، نسخه آستان قدس.

۸۰. شیخ جام در بحارالحقیقه همان نسخه بایزید اشاره‌ای دارد به کتاب الجواهر [الجواهر؟] و می‌گوید: «خواجه سجزی در کتاب جوهر آورده از رسول» و این کتاب جوهر که شیخ جام بدان در اینجا اشارت دارد مسلماً یکی از متون اولیه کرامیه بوده است یا از تألیفات محمد بن کرام بوده است که از او، با روش پرهیز و گریز خویش به خواجه سجزی تعبیر کرده است، یا همان ابومحمد عبدالله بن سلیمان سجزی است که جانشین او بوده و مؤسس خانقاه‌های کرامی سمرقند، دلیل ما بر این امر این است که مؤلف الفصول وقتی از منابع عقاید کرامی یاد می‌کند از کتاب الجواهر نیز نام می‌برد. الفصول، نسخه آستان قدس، ورق ۱۸۰b.